

پیشوند فعلی /bv-/ در گذشته ساده گیلکی از تکوین تا تصریف

سیدحنا میرهاشمی جورشری *

دانشجوی کارشناسی ارشد آموزش زبان فارسی دانشگاه شیراز

چکیده

در اغلب گونه‌های گیلکی، فعل‌های «گذشته ساده» پیشوندی تصریفی (/bv-/) دارند که اکثر منابع نحوی گیلکی یا آن را وند وجه دانسته و یا کلاً از پرداختن به نقش آن سر باز زده‌اند. با برافتادن این پیشوند از گذشته ساده، غالباً فعل به گذشته استمراری تبدیل می‌شود. در این تحقیق نشان داده خواهد شد که وند مزبور، وند وجه، زینت یا زائد نیست و نمودنما محسوب می‌شود. این وند در گیلکی، با توجه به ملاحظات تاریخی و تحولات صورت‌پذیرفته، اساساً تصریفی نیست، بلکه به تدریج به سوی تصریفی و دستوری‌شدگی گام برداشته‌است. بر این اساس، فرایند فوق، گذشته ساده را از لحاظ صوری به سوی نشان‌داری سوق داده‌است و این در حالی است که فعل مزبور در روزگاران پیشین مقوله‌ای نشان‌دار نبوده‌است. بنابراین می‌توان گفت که ارزش‌های نشان‌داری به لحاظ تاریخی و برپایه تحولات تدریجی، ممکن است تغییر نمایند.

واژگان کلیدی: گیلکی، نمودنمای /bv-، گذشته ساده، گذشته استمراری، دستوری‌شدگی

۱- مقدمه

وند فعلی /bv-/^(۱) پیشوندی تصریفی است که در افعال گذشته ساده گیلکی، به خصوص گیلکی لشت‌نشا^(۲) مشاهده می‌شود. البته این وند در افعالی که حاوی پیشوند به اصطلاح اشتقاقی باشند یا در افعال مرکب یا افعالی که قبل از آن پیشوندی قدیمی ظاهر شده باشد، مشاهده نمی‌گردد. در اغلب منابع نحوی گیلکی تبیینی دقیق و درست از این پیشوند ارائه نشده است، در حالی که این پیشوند به‌ویژه در افعال گذشته ساده نقشی بنیادین دارد. در ضمن این وند از منظری تاریخی نیز درخور پژوهشی شایسته است و کمک شایانی به محققان، هم در حوزه گویش گیلکی و هم در زبان فارسی خواهد کرد.

۲- پیشینه تحقیق

گلشنی (۱۳۵۴: ۱۴۹-۱۴۳) بر آن است که «پیشوند» در افعال گیلکی نقش فوق‌العاده مهمی بر عهده دارد و با تغییر آن صرف و معنی فعل گیلکی دگرگون می‌شود. او نمی‌گوید که چه پیشوندهایی در صرف و چه پیشوندهایی در معنی مؤثرند و اصولاً منظور از معنا چیست؟ آیا آنها که در معنا مؤثرند، در آن واحد بر صرف نیز تأثیرگذارند؟ وقتی وی به برشمردن پیشوندها می‌پردازد، پیشوندهای تصریفی را از غیرتصریفی متمایز نمی‌سازد، از این‌رو، بحث پیشوند تصریفی /bv-/ را به همراه پیشوندهای غیرتصریفی می‌آورد و هیچ اشاره‌ای به نقش اصلی آن نمی‌کند.

سرتیپ‌پور (۱۳۶۹: ۴۲ و ۵۳) در رابطه با فعل گذشته ساده، تنها به ذکر پیش‌فعل یا پیش‌واژه /bv-/ اکتفا می‌کند. او نمی‌گوید که چرا در صیغه‌های فعلی گذشته استمراری از وجود این پیشوند خبری نیست، یا وند مذکور در گذشته ساده چه نقشی داشته و نمایانگر کدام‌یک از مقولات فعلی وجه، زمان، نمود و... است؟ همچنین وی از مقوله مستقل «نمود» ذکری به میان نمی‌آورد و اصطلاحاتی از قبیل نقلی و بعید و استمراری را تحت عنوان زمان‌های مختلف فعلی می‌گنجاند؛ از این‌رو، مقوله زمان را نوعاً با مقولات دیگر فعلی درآمیخته است. البته دستورهای سنتی اغلب، مقولات فعلی مختلف را با هم، به‌ویژه نمود یا گونه فعل را با مفهوم زمان اشتباه می‌گیرند (شفایی، ۱۳۶۳: ۷۸؛ نرگویی کهن، ۱۳۸۹ ب و کامری، ۱۹۷۶: ۱ و ۹).

1. comrie

کلباسی (۱۳۷۱: ۹۶۵) /bv-/ را در گذشته ساده هر شش گونه زبانی مورد بررسی خود، بدون هیچ توضیحی وند وجه معرفی کرده است (این گونه‌ها شامل گیلکی حسن کیاده نیز می‌شود که قرابتی مسلم با گیلکی لشت‌نشا دارد و نگارنده نیز بر این گونه زبانی مسلط است). ایشان در جایی دیگر (۱۳۷۶: ۹۵) نیز وند مزبور را در گذشته ساده گیلکی کلاردشت، وند وجه معرفی کرده است. وی در اثر دیگر خویش (۱۳۸۲: ۸۲) آورده است که وند استمرار /i/ در «گیلکی لشت‌نشایی» بین ستاک فعلی و شناسه فعلی قرار می‌گیرد و برای بهتر نمایاندن نقش وند مذکور خواننده را به «گذشته ساده» ارجاع می‌دهد. معلوم نیست که ایشان چگونه قائل به وجود وند مزبور در چنان جایگاهی شده است و از نقش پیشوند /bv-/ در گذشته ساده و فقدان آن در گذشته استمراری سخن نگفته است. گذشته استمراری در لشت‌نشایی اساساً بی‌نشان محسوب می‌شود و وندی برای نمایاندن نمود استمراری ندارد.

شکری (۱۳۶۹) /bv-/ را در گونه زبانی ساروی، وند وجه دانسته و در واقع آن را نوعی پیشوند مصدری معرفی می‌کند. وی «گذشته ساده» را با پیشوند مزبور و «گذشته استمراری ساده» را فاقد آن می‌داند. او توضیح نمی‌دهد که اگر وند مزبور وند وجه است، چرا با برافتادن آن از صیغه‌های فعلی گذشته ساده، به جای آنکه تغییری در «وجه فعل» به وجود آید، در «نمود» مربوطه تغییر حاصل می‌گردد. جالب است که خانلری (۱۳۸۲: ۲/۲۰۴) در اشاره‌ای کوتاه به گیلکی مازندرانی (طبری) - اگرچه وند مزبور را به‌طور مستقیم وند نمود معرفی نمی‌کند - نقش اصلی آن را در نمایاندن نمود می‌داند، نه در القای وجه. صورت‌های فعلی گذشته‌های ساده و استمراری در گیلکی ساروی به قرار زیر است (شکری، ۱۳۷۴: ۱۱۳-۱۱۲):

گذشته ساده

ba-merdeme	مردم
ba-merdi	مردی
ba-merde	مرد
ba-merdemi	مردیم
ba-merdeni	مردید
ba-merdene	مردند

گذشته استمراری

merdeme	می‌مردم
merdi	می‌مردی
merde	می‌مرد
merdemi	می‌مردیم
merdeni	می‌مردید
merdene	می‌مردند

شکری (۱۳۸۵: ۶۵ و ۷۶) در گیلکی رامسری نیز که کاملاً در گیلکی گیلان به خصوص گونه شرقی آن می‌گنجد، پیشوند فعلی مذکور را با عنوان وند «وجه» معرفی می‌کند. بخش‌زاد محمودی (۱۳۷۲: ۸۸ و ۱۳۸۵: ۴۶) پیشوند فعلی /bv-/ را «بای زینت» می‌نامد. به کارگرفتن اصطلاحاتی از قبیل بای زینت یا زائده در توصیف گویش گیلکی، توجه شایسته‌ای ندارد. استفاده از این قبیل اصطلاحات، احتمالاً تحت تأثیر آثار سنتی زبان فارسی همچون قریب و دیگران (۱۳۷۳: ۲۰۶) صورت پذیرفته‌است. در زبان فارسی نیز هنوز نظری قطعی در رابطه با این عنصر زبانی ابراز نشده‌است. بهار (۱۳۲۱: ۳۳۲) خود اگرچه بر «بای تأکید» تأکید می‌نهد، اما عنوان میکند که هیچ حرفی یا ابزاری در زبان نیست که محض زینت یا به‌زیادتی استعمال شود، چراکه بشر خاصه در زبان و تکلم صرفه‌جوست و معنی ندارد که حرفی را برای زینت یا به‌زیادتی و بدون فایده بر لغتی بیفزاید. خانلری (۱۳۸۲: ۲/ ۲۰۲) و شفایی (۱۳۶۳: ۱۳۳) نیز استفاده از چنین برچسب‌هایی را در رابطه با عنصر زبانی مزبور در زبان فارسی نمی‌پذیرند.

سبزه‌لیپور (۱۳۸۸: ۲۲۲) نیز آورده‌است که وند «وجه اخباری» در گیلکی /bv-/ است که در اول فعل ماضی مطلق می‌آید. باید عنوان کرد که وجه اخباری به‌خصوص در افعال دارای زمان گذشته، هیچ وند و نشانه آشکاری ندارد که صرفاً مختص آن باشد. نمی‌توان وند یا جزئی از فعل را به‌طور انحصاری و اختصاصی با وجه اخباری مرتبط ساخت. این مطلب در مطالعات زبان‌شناختی عجیب نیست. یک صورت منفرد امکان دارد به‌طور هم‌زمان بر چندین مفهوم دلالت کند. کاتامبا و استونهام^۱ (۲۰۰۶: ۲۴۰) عقیده دارند که در زبان‌های دنیا «از لحاظ مفهومی، مقولات وجه، زمان و نمود به‌کلی مستقل از یکدیگر نیستند. از این‌رو، مقولات مزبور، اغلب به‌طور هم‌زمان به‌وسیله صورتی واحد و همسان به نمایش گذاشته می‌شوند».

جهانگیری (۲۰۰۳) نیز تنها به ذکر پیشوند تصریفی فعل اکتفا کرده و هیچ بحثی در رابطه با نقش آن طرح نمی‌کند. گویا وی اصطلاح «وجه» را نیز به عنوان اصطلاحی خنثی به‌کار می‌گیرد، چراکه آن را با بسیاری اصطلاحات از قبیل حال، استمرار، امری، التزامی، گذشته ساده و گذشته در حال انجام همراه می‌سازد.

1. Katamba and stonham

به نظر کریستن سن (۱۳۷۴: ۳۳ و ۴۴) پیشوند مزبور، پیشوندی فعلی است که فرق‌های زمانی و وجهی را در امر، ماضی مطلق، ماضی بعید (نه در ماضی استمراری) و مضارع التزامی بیان می‌کند. او نمی‌گوید که وند مزبور در ماضی مطلق ایجادکننده تفاوت زمانی است یا وجهی، مقوله نمود در کجای این مبحث قرار می‌گیرد و اصولاً تفاوت زمانی به چه معناست؟ در واقع می‌توان گفت که اصطلاحاتی از قبیل مطلق و استمراری به نوعی با مقوله زمان اشتباه گرفته شده‌اند. او ضمن اشاره به زمان و وجه، سخنی از «نمود» به میان نمی‌آورد. در واقع وند مزبور به نظر او به‌طور خاص وند «نمود» نبوده‌است.

در پایان این بخش گفتنی است که این تحقیق اساساً متکی بر داده‌هایی است که از گیلکی لشت‌نشایی اخذ شده‌است؛ بالطبع دستاوردهای آن در وهله نخست مرتبط با این گونه زبانی است (که نگارنده خود گویشور آن است و در این زمینه اطلاع کامل دارد)، اما نتایج پژوهش را با اندکی جرح و تعدیل به گونه‌های دیگر گیلکی همچون ساروی که دست‌کم در زمینه مزبور (گذشته ساده و استمراری) مشابه عمل می‌کنند، می‌توان بسط داد. همچنین در این پژوهش بارها به لحاظ تطبیقی - تاریخی به زبان‌های فارسی میانه یا دری استناد شده که صرفاً برای تقویت تجزیه و تحلیل داده‌های گیلکی است.

۳- منشأ و کارکرد احتمالی وند تصریفی /bv-/ از نظر تاریخی

به نظر مقدم (۱۳۸۴: ۷۰ و ۸۴) «be/bē/ba» از جمله تکواژهایی است که هم به لحاظ صورت و هم به لحاظ عملکرد، بحث‌های زیادی در میان زبان‌شناسان برانگیخته و اصل باستانی آن هنوز دقیقاً روشن نشده‌است. «بک» (به نقل از مقدم، ۱۳۸۴: ۷۰) بر آن است که این واژه حاصل ادغام صورت آریایی *badâ یا *bad* - قابل مقایسه با bat یا badâ در هندی باستان؛ همچنین bāda در اوستایی به معنای اما، بلکه، به‌واقع - و واژه دیگری است به معنای بیرون و خارج و نمی‌توانسته با bahih هندی ربط داشته باشد. خانلری (۱۳۸۲: ۲/۲۰۵) نیز می‌گوید که «اصل و ریشه وند مزبور صریح و معین نیست. بعضی محققان آن را با اجزای اوستایی boit و bāda ارتباط می‌دهند، اما این ارتباط مسلم نیست. درباره تغییر که در معنی فعل نیز می‌دهد همین تردید و اختلاف نظر وجود دارد. بعضی این جزء را بر سر فعل ماضی تام، نشانه اتمام و پایان قطعی جریان فعل می‌شمارند و بعضی دیگر معتقدند که درآمدن این جزء بر سر فعل تغییر آشکاری در

معنی فعل ایجاد نمی‌کند. در بعضی موارد که این جزء حکم پیشوند فعل را دارد، فعل را تغییر می‌دهد. مفهوم دوری و جدایی را نیز در همه این موارد نمی‌توان به‌صراحت دریافت». به نظر ابوالقاسمی (۱۳۸۴: ۱۶۶ و ۲۷۹) bē در فارسی میانۀ زردشتی و ba در فارسی میانۀ ترفانی که در فارسی دری «ب» شده، بدون داشتن معنی خاصی پیش از هر نوع فعلی به‌کار می‌رفته‌است.

از آنجا که گیلکی اساساً با فارسی خویشاوند است، این امکان وجود دارد که پیشوند مزبور در گیلکی همزاد و هم‌ریشه با عناصر مدنظر محققان فوق باشد. ممکن است که وند /b-/ در گیلکی هم‌ریشه با عناصری از قبیل patiy پارسی باستان و paiti اوستایی که در این زبان‌ها هم به عنوان پیشوند اسم و هم حرف اضافه محسوب می‌شدند، نیز باشد (نک. خانلری، ۱۳۸۲: ۳/۳۹ و ۳۴۴ و ابوالقاسمی، ۱۳۸۴: ۶۰ و ۱۰۲). در فارسی دری چنین پیشوندی به صورت «ب» به اسم معنی می‌پیوندد و صفتی با مفهوم دارندگی می‌سازد. این وند وظیفه القای مفاهیم متعددی از قبیل مفاهیم «به‌ای»، «بایی»، «دری»، «جهت و جریان فعل و حالتی» و بسیاری مفاهیم دیگر را بر عهده داشت. چنین عناصری با چنین نقش‌هایی، استعدادی ویژه برای دستوری‌شدن و یا بیشتر دستوری‌شدن در درون سیستم فعلی دارند (بنگرید به تمامی پیشوندهای تصریفی و یا حتی اشتقاقی موجود در افعال متعدد فارسی و گیلکی). به‌رحال تا امروز هیچ محقق تیبینی اطمینان‌بخش از این واژه ارائه نداده‌است و به دلیل گذر زمان، نبود گویشور و فقدان شمّ زبانی و جزئیات پیچیده مربوط به آن، شاید هرگز چنین تیبینی ارائه نشود. اما بر اساس مطالعات فراگیر دستوری‌شدگی^(۳) می‌توان اظهار داشت که این عنصر از نخست واحد واژگانی آزاد بوده که به تدریج به سمت وابستگی گام برداشته‌است و یا حتی برپایه دیدگاه بک، شاید منشأ در چندین صورت زبانی دیگر نیز داشته‌است (نک. نغزگوی کهن، ۱۳۸۷ و ۱۳۸۹ الف).

نغزگوی کهن (۱۳۸۷) آورده‌است که وندهای تصریفی فعل در فارسی - از قبیل «می»، «ن» و «ب» - همگی در ابتدا تکواژ آزاد بوده‌اند، سپس تبدیل به کلمه نقشی شده‌اند و آنگاه مستقیماً به وند تصریفی تبدیل گشته‌اند. البته بعدها نغزگوی کهن (۱۳۸۹ الف) به یک مرحله واژه‌بستی نیز قائل می‌شود و چنین عنوان می‌کند که عناصر نامبرده در قرون اولیه هجری بعضی از خصوصیات واژه‌بست‌ها را داشته‌اند و با گذر از مرحله واژه‌بست تبدیل به وند تصریفی شده‌اند.

۴- نمودهای دستوری و معنایی

نمود به‌طور کلی به شیوه‌های متفاوت نگرش گوینده به ساخت درونی زمانی یک رویداد اطلاق می‌گردد (کامری، ۱۹۷۶: ۳ و کاتامبا و استونهام، ۲۰۰۶: ۲۳۹). در این تحقیق میان نمود دستوری^۱ و نمود معنایی^۲ تمایز قائل می‌شویم و بیش از هر چیز بر نمود صوری- دستوری متکی هستیم. تمایز میان نمود دستوری و نمود معنایی اساساً مانند تمایز میان زمان دستوری^۳ و زمان منطقی^۴ یا وجه صوری^۵ و وجه معنایی/ وابستگی^۶ است.

هدف از جنبه صوری نمود، صورت‌های گوناگون گروه‌های فعلی است که برای بیان نگرش‌هایی از قبیل ساده، کامل، جاری، استمرار (عادت + تکرار) و جز آن به کار می‌رود. در واقع نمود صوری، دستوری‌شدگی نمود معنایی در درون سامانه فعلی است. یک مفهوم نمودین، یا به دیگر سخن، یک نمود معنایی (چه برخاسته از معنای ذاتی افعال باشد که غالباً بدان نوع عمل^۷ می‌گویند و چه نباشد)، می‌تواند در یک زبان، دستوری شده باشد و یا نشده باشد؛ اگر مثلاً به‌وسیله یک عنصر زبانی، دستوری شده باشد بدان «نمود دستوری» و به عبارت بهتر، «نمود معنایی دستوری‌شده» اطلاق می‌گردد (نک. هادلستون و پولوم،^۸ ۲۰۰۲: ۵۲ و ۱۱۷ و رحیمیان، ۱۳۸۶). مثلاً پیشوند «می» در افعال گذشته استمرار فارسی برای نشان دادن استمرار فعل دستوری‌شده است. امکان دارد که گذشته استمرار در بافتی ویژه اعم از زبانی و غیرزبانی نشانگر نمود استمرار نباشد، اما به اعتبار «صورت»، همواره نمایانگر نمود دستوری استمرار خواهد بود.

۵- نمودنمای /bv-/ در گذشته ساده گیلکی و سیر تحولی آن

وند /bv-/ در گیلکی لشت‌نشا در ساختمان اسم مفعول، افعال امر و گذشته التزامی نیز کاربرد دارد، اما بحث اصلی ما بر سر افعال گذشته ساده و گذشته استمرار است که

1. aspect
2. aspectuality
3. tense
4. time
5. mood
6. modality
7. aktionzart
8. Huddleston and Pullum

وند مزبور در فعل نخست هست، اما در گذشته استمراری نیست. هرچند این مبحث اساساً بی‌ارتباط با صورت‌های فعلی دیگر نخواهد بود، پرداختن به آنها در این مقال نمی‌گنجد و تحقیق مبسوط جداگانه‌ای می‌طلبد. برای ورود به بحث، نخست لازم می‌نماید که فرمول تشکیل فعل‌های گذشته ساده و استمراری در گیلکی لشت‌نشایی به دست داده شود:

پیشوند /bv-/ + ریشه گذشته + شناسه فعلی = گذشته ساده

bo-xord-əm	خوردم
bo-xord-i	خوردی
bo-xordə	خورد
bo-xord-im	خوردیم
bo-xord-id	خوردید
bo-xord-əd	خوردند

1.ma:məd pərdəqalownə hamme: zərə buxordə.

محمد همه پرتغال‌ها را خورد.

2.diru sibe:-sərə ami bijar-sər bušom.

سپیده‌دم دیروز به مزرعه برنجان رفتم.

ریشه گذشته + شناسه فعلی = گذشته استمراری

xord-əm	می‌خوردم
xord-i	می‌خوردی
xordi	می‌خورد
xord-im	می‌خوردیم
xord-id	می‌خوردید
xord-əd	می‌خوردند

3.damišəkon suba:nə-am pəla xordim.

در گذشته‌ها، صبحانه هم برنج می‌خوردیم.

4.millət hər ru ušmək ruxonə men šina: gudəd.

مردم هر روز در رودخانه «اشمک» شنا می‌کردند.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، صیغه‌های سوم‌شخص مفرد در این دو فعل، به‌طور ویژه براساس وجود واکه‌های /ə/ و /i/ در قسمت پایانی خویش از یکدیگر متمایزند که احتمالاً در گذشته ساده بازمانده‌ای از نشانه صفت مفعولی قدیمی است و در گذشته استمراری نیز واکه مزبور مطمئناً نمی‌تواند بی‌ارتباط با این نشانه قدیمی باشد. واکه /i/ را

می‌توان بازمانده یا متأثر از وند استمراری /i/ یا به عبارت دیگر، «یای مجهول» دانست که در روزگاری دور در انتهای تمامی صیغه‌های استمراری وجود داشت، اما به تدریج حذف شده و تنها در صیغه سوم‌شخص مفرد بر جای مانده‌است؛ در واقع به نوعی با واکنش اسم مفعول فعل اصلی ادغام شده‌است. از این‌رو، منطقی نیست که گویشوران برای آنکه وند /i/ را همچون سایر صیغه‌ها حذف کنند، به گذشته‌های دور زبانی بازگردند، واکه یا وند /i/ را به واکه‌های /ə/ و /i/ تفکیک نمایند، واکه /ə/ را مانند صیغه سوم‌شخص مفرد گذشته ساده بر جای نهند و /i/ را براندازند: «xordə-i → xordi»

تحولات صورت‌گرفته هرچه باشد، براساس مطالعات هم‌زمانی، یک شیوه شناسایی گذشته ساده از گذشته استمراری، به‌خصوص در افعالی که حاوی پیشوندهای غیرتصریفی‌اند، رجوع به صیغه سوم‌شخص مفرد است؛ به عنوان مثال «واژگون شد /fə- gərdəs-ə» در مقابل «واژگون می‌شد /fə-gərdəs-i». البته همان‌طور که در ساروی نشان داده شد، هیچ تمایزی در پایان صیغه‌های سوم‌شخص مفرد افعال مزبور نیز مشاهده نمی‌شود که این نکته می‌تواند به تقویت هرچه بیشتر گفته ما بینجامد. اما مطلب اصلی اینجاست که در گذشته استمراری به‌طور سیستماتیک با حذف پیشوند تصریفی /bv-/ نیز مواجهیم. بر این اساس، فارغ از اصطلاحات نسبت داده‌شده به افعال مزبور، به سراغ مقولات اصلی فعلی همچون وجه، زمان و نمود خواهیم رفت تا بدین‌نکته دست یابیم که از نظر دستوری با حذف پیشوند تصریفی /bv-/ با چه تغییر و تحولی مواجه خواهیم شد و آیا اصلاً تحولی صورت خواهد گرفت؟ چنان‌که ملاحظه می‌شود، با حذف این پیشوند هیچ تغییری در زمان، وجه، شخص و شمار یا حتی جهت فعلی یا لازم و متعدی بودن روی نخواهد داد، مگر در مقوله «نمود دستوری»: تحول از نمود ساده به نمود استمراری. اینک این سؤال مطرح می‌شود با آنکه حذف این وند موجب دگرگونی در نمود دستوری می‌گردد، به چه دلیل باید آن را پیشوند وجه، بای زینت، زائده و یا هرچیز دیگر نامید؟

به نظر ما اگر در تاریخ گویش گیلکی به عقب برگردیم، علامت اصیل و واقعی نمود استمراری را در مقطع قبل از مقطع مورد نظر، وند استمرار /i/ یا یای مجهول خواهیم یافت که البته تظاهرات آوایی وند استمرار با توجه به تحولات صوتی (مثلاً تحت تأثیر

همگونی یا هماهنگی‌های واکه‌ای) و با نظر به اینکه احتمالاً این وند ریشه در صیغه سوم‌شخص مفرد مضارع خواستاری یا تمنایی فعل /h-/ یعنی /hē/ داشته‌است (آموزگار و تفضلی، ۱۳۷۳: ۶۸ و ابوالقاسمی، ۱۳۸۴: ۲۷۵)، می‌تواند در گونه‌های گوناگون گویش گیلکی و حتی در صیغه‌های مختلف فعلی در یک گونه زبانی، به صورت‌های متفاوت /e/، /ə/ یا /i/ باشد. به احتمال فراوان این وند در گیلکی نسبت به فارسی بسیار اختصاصی‌تر عمل می‌کرده و نقش بارزتری برای القای نمود استمراری ایفا می‌نموده‌است؛ چراکه برعکس زبان فارسی، هنوز بقایای آن در افعال گونه‌های گوناگون گیلکی به‌خصوص در افعال استمراری قابل مشاهده است. در هر حال نکته مهم این است که در صیغه‌های فعلی گذشته استمراری، وند استمرار به انضمام پیشوند فعلی /bv-/ در جوار یکدیگر، یکی در ابتدا و دیگری در انتهای افعال، می‌توانسته‌اند حضور داشته باشند. به‌واقع این دو، سیستمی تشکیل نمی‌دادند که قاعده مانع‌الجمع بودن بر آن حاکم بوده باشد؛ چراکه در آن روزگاران اصولاً پیشوند /bv-/ به هیچ عنوان نقش نمودین (یا حتی نقش وجهی یا زمانی) را بر عهده نداشته‌است که نتواند با یای استمراری یا جز آن گرد آید. این امر در فارسی دری نیز شواهد بسیار دارد. خانلری (۱۳۸۲: ۲/۲۳۵) از فعلی با عنوان «ماضی پیاپی» نام می‌برد که بیانگر فعل یا حالتی بود که در زمان گذشته به تکرار و در دفعات متوالی واقع می‌شده یا وجود داشته و یا برحسب عادت انجام می‌گرفته‌است. وی (همان: ۲۴۴-۲۴۵) سپس می‌افزاید که در افعال ساده این فعل، اجتماع جزء پیشین «ب» با پسوند «ی» مکرراً دیده می‌شود و شواهد بسیاری نیز دارد:

۵- چون دست بشستی، دستار روی به وی دادی.

۶- نماز خفتن به در خانه‌ها رفتی و نان پاره‌ها بخواستی و بدان روزه بگشادی.

خانلری با آنکه یکی از معانی احتمالی این وند را نشانه اتمام و پایان قطعی جریان فعل می‌شمارد، درباره حضور آن در ماضی پیاپی می‌گوید: عمل جزء «ب» از نظر تفاوت در معنی، درست روشن نیست (همان: ۲۰۶-۲۰۳). این ابهام را شاید بتوان چنین تشریح نمود که بر پایه «مطالعات فراگیر دستوری‌شدگی»، در آن روزگاران (که دو جزء مزبور با هم گرد می‌آمدند)، اساساً جزء مزبور برای ایفای نقش نمودین به کار نمی‌رفته یا دست کم برای ایفای نقش مزبور به تثبیت مطلق و نهایی نرسیده بود و یا از تثبیت و استحکام به

سوی تزلزل و اضمحلال گام برمی داشته‌است. بنابراین در گیلکی نیز به احتمال قریب به یقین این دو جزء با یکدیگر جمع می‌شده‌اند و وند استمرار /i/ یا نمودهای آوایی مشابه آن اساساً بیانگر نمود استمراری بوده و فقدان آن نشانگر نمود ساده یا مطلق؛ مثلاً به صورت زیر بوده‌است:

7.bu-xordəm.	خوردم (نمود ساده).
8.bu-xordəm-i/e/ə.	می‌خوردم (نمود استمراری).

از دلایلی که می‌تواند به تقویت هرچه بیشتر تبیین فوق منتهی گردد، این است که در برخی گونه‌های گیلکی، همچون گونه آستانه اشرفیه یا گونه رشتی، گاهی (علی‌الظاهر به‌طور اختیاری) صیغه‌های دوم‌شخص و سوم‌شخص جمع گذشته ساده به واکه /i/ ختم می‌شود که محققانی چون پورهادی (۱۳۸۵: ۷۲) و سرتیپ‌پور (۱۳۶۹: ۵۳) آن را روی‌هم‌رفته «شناسه فعلی» معرفی کرده‌اند. پورهادی (همان) می‌گوید که در گونه رشتی، شناسه دوم و سوم‌شخص جمع، برای افعال گذشته ساده (i) id است. این دو تفاوتی با هم ندارند. /i/ از آن‌رو، در پرائنز آمده که گاه به‌طور اختیاری ظهور می‌یابد. امروز نقش و کارکرد واکه مزبور را هرچه بدانیم، مسلم است که این واکه، ریشه در همان وندی دارد که در سخنان ما بدان اشاره رفته‌است. این وند در باقی صیغه‌ها به‌طور کامل حذف شده و بنابه دلایلی در دو صیغه مزبور بر جای مانده و اینک در آستانه حذف کامل قرار گرفته‌است؛ امروز چنان از وضوح نقشی آن کاسته شده که آن را حتی شناسه فعلی دانسته‌اند. کاسته شدن از وضوح کارکردی یک وند دستوری، سایش آوایی^۱ و نهایتاً حذف آن به دلیل بیشینه‌سازی اقتصاد زبانی به‌وسیله گوینده در مکالمه شفاهی (ویشر،^۲ ۲۰۰۶: ۱۳۲) نیز، امری شگفت‌انگیز نیست که در ادامه بدان پرداخته خواهد شد. در ضمن نباید مایه تعجب شود که چرا این واکه تنها در این دو صیغه گاهی به‌کار می‌رود، زیرا عوامل متعددی در تحولات زبانی دخیل‌اند و فرایند حذف و کاهش وضوح، نیاز به زمان دارد و به‌تدریج روی می‌دهد. از این‌رو، نباید انتظار داشت که مثلاً تمامی واکه‌ها در صیغه‌های مربوطه، در یک نقطه زمانی و حوزه جغرافیایی کاملاً مشخص دچار حذف و

1. phonetic attrition

2. Wischer

کاهش کردند. به طور کلی زبان پدیده‌ای است تاریخمند و تحول خواه. هر زبانی همچون موجودی زنده تغییر می کند و این تغییر اساساً در طول زمان می تواند بسیار تدریجی باشد:

گیلکی رشتی - گذشته ساده:

9.bu-xurd-id(i)	خوردید / خوردند
10.zakan ti qəzâyâ buxurdid(i).	بچه‌ها غذایت را خوردند.

گیلکی رشتی - گذشته استمراری

11.θ-xurd-id(i)	می خوردید / می خوردند
12. zakan ti qəzâyâ xurdid(i).	بچه‌ها غذایت را می خوردند.

به احتمال فراوان این وند نه تنها بیانگر نمود استمراری (عادت یا تکرار) بوده، بلکه وظیفه القای «نمود جاری» یا «مستمر»^۱ را نیز بر عهده داشته است و تا آن زمان نیازی به ساخت فعلی «گذشته جاری» یا سنتاً «ماضی ملموس یا مستمر» در گیلکی نبوده است. اما به تدریج و بنابه دلایل گوناگون، از وضوح نقشی این وند برای القای نمود استمراری، به ویژه نمود جاری که براساس طبقه بندی تقابل های نمودین کامری (۱۹۷۸: ۲۵) تحت نمود استمراری واقع است، کاسته شده و منجر به پیدایش ساخت فعلی گذشته جاری گردیده است. از دیگر سو، به دلیل کاسته شدن از وضوح نقش مترتب بر این وند برای بیان نمود استمراری و در نهایت به دلیل حذف آن از صیغه های فعلی گذشته استمراری، زبان با صورتی یکسان (از گذشته های ساده و استمراری) مواجه می شد و به چند طریق باید این «کمبود» را جبران می کرد؛ به عنوان مثال از راه تکیه، ادات و کلاً استفاده از بافت زبانی و غیرزبانی و نیز تکیه بر عوامل صوری - دستوری. از این رو، پس از کاهش وضوح همه جانبه وند مزبور و یا حذف آن، زبان یکی از بهترین راه حل ها را در حذف پیشوند اساساً غیرتصریفی /bv-/ از صیغه های فعلی گذشته ساده دانست. با چنین تغییری و تحولی بود که وند مزبور به تدریج از عنصری اساساً غیرتصریفی به سوی وندی تصریفی سوق داده شد و این شاهد از گیلکی می تواند از موارد بسیار جالب مطالعات واژشناختی و دستوری شدگی محسوب گردد.

1. progressive aspect

شاید این تبدیل از وند اشتقاقی به وندی تصریفی، آن هم وند تصریفی «نمودین»، با این دیدگاه کاتامبا و استونهام (۲۰۰۶: ۲۳۹) بی‌ارتباط نباشد که «نمود» مشخصه‌ای است که بر انشعاب دوگانه تصریف و اشتقاق ایستاده‌است؛ گاهی اشتقاقی‌تر و گاه برعکس آن عمل می‌کند. البته این دو در جایی دیگر می‌افزایند موضوع پیچیده‌تر آن است که در زبانی، وندی واحد هم کارکرد تصریفی و هم از کارکرد اشتقاقی داشته باشد (همان: ۲۲۹).

بر پایه مطالعات دستوری‌شدگی نیز باید عنوان کرد که حذف یا کاسته شدن از وضوح نقش و کارکرد یک وند برای بیان مفاهیم خاص، امری نادر و مختص به گیلکی نیست و در سایر زبان‌ها، از جمله زبان فارسی نیز مشاهده می‌شود. مثلاً «می» در آغاز به صورت «همی» بود که بیش از پیش دستوری‌شده، دچار خوردگی واجی یا فرسایش آوایی گشته و به صورت «می» ساده گردیده است.^(۴) پیشوند «می» برای تأکید بر استمرار (عادت و تکرار) و همچنین نمود جاری یا مستمر به کار می‌رفت، اما پس از مدتی که از وضوح نقشی آن برای القای نمود جاری کاسته شد، برای وضوح بیشتر، کم‌کم فعل «داشتن» دستوری شد و در جوار «می» برای بیان نمود جاری به کار رفت تا معنای برآمده از «می» را تقویت کند (نک. نغزگوی کهن، ۱۳۸۹ج).

به‌طور کلی نظر بر آن است که بر پایه ملاحظات تاریخی و مراحل دستوری‌شدگی، کلمات واژگانی یا واحدهای واژگانی آزاد می‌توانند به مرور زمان به کلمات نقشی تبدیل شوند، کلمات نقشی به صورت واژه‌بست درآیند، واژه‌بست‌ها مبدل به وندهای تصریفی گردند و اگر تغییر تا آخرین مرحله ادامه یابد، وندهای تصریفی صورت آوایی خود را از دست دهند و تبدیل به صفر و یا حذف شوند که اساساً پس از حذف، چرخه جدیدی از دستوری‌شدگی آغاز می‌گردد: «واحد واژگانی آزاد < کلمه نقشی < واژه‌بست < وند < صفر» (ویشر، ۲۰۰۶: ۱۳۰-۱۲۹؛ سبزواری، ۱۳۸۳؛ نغزگوی کهن، ۱۳۸۹الف، ب و ج؛ نغزگوی کهن و حکیم‌آراء، ۱۳۸۹). برای نشان دادن حذف یک عنصر مثلاً می‌توان پسوند تصریفی «می» را در فارسی دری در نظر گرفت که در تمامی متون حداقل تا قرن هفتم هجری مشاهده می‌شود، اما در فارسی امروزی به کلی از بین رفته‌است (نغزگوی کهن و حکیم‌آراء، ۱۳۸۹).

چنان‌که گفته شد در گیلکی نیز با حذف وند استمرار /i/، درست به همان صورت که این وند در فارسی حذف گردید، مواجه بوده‌ایم. در منظر یک گیلک‌زبان تمایز میان نموده‌های مطلق و جاری و استمراری (عادت و تکرار) از اهمیت خاصی برخوردار بود،

بنابراین زبان برای القای هریک از آنها، علاوه بر یاری از واژگان و بافت (چه زبانی و چه غیرزبانی)، عوامل صوری- دستوری خاصی را به خدمت گرفت که یکی از آنها حذف پیشوند /bv-/ از فعل مورد نظر بود، که برخلاف زبان فارسی و برخی زبان‌های دنیا، منجر به بی‌نشانی^(۵) فعل گذشته استمراری نسبت به فعل گذشته ساده شده است. بنابراین براساس ملاحظات تاریخی، در روزگاری دور گذشته ساده بود که نسبت به گذشته استمراری بی‌نشان عمل می‌کرد، نه گذشته استمراری نسبت به گذشته ساده.

به نظر کامری (۱۹۷۸: ۲۱) نموده‌های ساده^۱، اعضای بی‌نشان هر تقابل نمودینی است که براساس نمود مطلق نضج گرفته است. وی سپس می‌افزاید که البته در کل دو گونه زبان وجود دارد: زبان‌هایی که در آنها افعال حاوی نمود ساده بی‌نشان محسوب می‌شود و زبان‌هایی که در آنها چنین افعالی نشاندار به شمار می‌آیند؛ مانند زبان‌های اسلاوی.^۲ این مطلب در رابطه با زبان روسی که در زمره زبان‌های اسلاوی شرقی قرار می‌گیرد (خانلری، ۱۳۸۲: ۱۳۴/۱) نیز صادق است. زهرایی (۱۳۸۵: ۷۶) به صراحت عنوان می‌کند که در زبان روسی «بسیاری از افعال کامل به کمک افزودن پیشوند به ابتدای افعال غیرکامل ساخته می‌شوند و یک زوج نمودی را تشکیل می‌دهند. به این ترتیب، افعال این‌گونه زوج‌های نمودی را که دارای ریشه و پایه مشترک‌اند، می‌توان به کمک پیشوند از یکدیگر متمایز ساخت» (خواند/ po-citat و می‌خواند/ citat). مطلب جالب این است که برخی از پیشوندها در زبان روسی نه تنها در تغییر نمود دخیل‌اند و از این حیث دارای خاصیتی تصریفی‌اند، بلکه اساساً در معنای فعل نیز دست برده و نوعی خاصیت اشتقاقی از خود نشان می‌دهند (لسانی، ۱۳۸۰). شاید براساس این مطلب بتوان خط سیر پیشوند /bv-/ را از ابتدای الحاق آن به افعال گیلکی تا به امروز چنین ترسیم نمود:

اشتقاق > اشتقاق - تصریف > تصریف

البته در این تحول معلوم نیست که در ابتدای الحاق، این پیشوند به افعال مربوطه چه معنایی می‌افزوده است، اما اندک‌اندک از وضوح نقشی آن کاسته شد، از معنایی که قادر به افزودن آن بود، تهی گشت و به دلیل بسامد بیشتر، شرایط بیش از پیش برای حذف آن در یک صیغه و تصریفی شدن آن در صیغه دیگر مهیا گردید.

1. perfectives
2. Slavonic languages

از دیگر سو، با تکیه بر شاهد به دست داده شده از گیلکی، این سؤال بسیار برجسته مطرح می‌گردد که آیا امکان ندارد براساس ملاحظات تاریخی-تطبیقی و تحولات تدریجی، در زبان‌هایی همچون زبان‌های اسلاوی نیز اساساً این نمود کامل بوده‌است که از نخست برپایه ملاک‌های صوری، در تقابل نمودین مربوطه، بی‌نشان عمل می‌کرده و آنگاه اندک‌اندک به سوی نشان‌دار شدن گام برداشته‌است؟ جالب آنکه کامری (۱۹۷۸: ۱۱۴ و ۱۱۸) می‌افزاید در زبان‌های اسلاوی، علاوه بر آنکه تشکیل نمود ساده از نمود استمراری (اساساً به وسیله پیشوند افزایی) ممکن است، گاه تشکیل نمود استمراری از نمود ساده (به ویژه فعل ساده دارای پیشوند) به وسیله پسوندافزایی نیز امکان دارد. مشاهده می‌شود که شکل‌های فوق به تفکیک در این زبان‌ها مشابه ساخت‌های مذکور در گیلکی قدیم و جدید است. مثلاً تشکیل نمود استمراری از نمود ساده، مشابه ساخت مرتبط با نمود استمراری در گیلکی قدیم است که پسوند «ی» بعد از شناسه‌های فعلی ظاهر می‌شود، اما در گیلکی امروز، گذشته ساده حاوی پیشوند و گذشته استمراری فاقد آن است.

موضوع فوق به‌طور بسیار بارزتری در زبان «لیتوانی» نیز که با تحول تاریخی کمتر، به صورت کهن‌تری باقی مانده‌است (نک. خانلری، ۱۳۸۲: ۱ / ۱۳۳)، مشاهده می‌شود. در این زبان، درست مانند گیلکی امروز، افعال بی‌نشان، افعال استمراری بدون پیشوندند و اکثر صورت‌هایی که نمود ساده دارند، حاوی پیشوند هستند. مهم اینجاست که در این زبان تعدادی از صورت‌های استمراری نشان‌دار با افزودن پسوند به اشکال فعلی ساده پیشونددار ساخته می‌شوند (کامری، ۱۹۷۸: ۱۱۹). البته در زبان روسی گروه افعالی که به یک اندازه نشان‌دارند نیز وجود دارد، تقریباً مانند افعال دارای پیشوند اشتقاقی در گیلکی امروز (نک. زهرایی، ۱۳۸۵). این شباهت‌ها به هیچ‌وجه نباید تصادفی پنداشته شوند، زیرا در مجموع به عنوان قطعات یک پازل عمل می‌کنند که اگر به‌درستی در کنار هم چیده شوند، شاید تحولات مشابهی را در زبان‌های مزبور به نمایش بگذارند (باید توجه داشت که تمامی زبان‌های مذکور در زمره زبان‌های هندواروپایی، و خویشاوندند). به‌هر حال اثبات این نظر که در زبان‌های اسلاوی هم به نوعی با تحولی همچون تحول موجود در گیلکی مواجهیم، نیاز به کندوکاوی دقیق و موشکافانه بر پایه زبان‌شناسی تاریخی-تطبیقی

در زبان‌های مربوطه دارد (برای آگاهی بیشتر نک. کامری، ۱۹۷۸: ۹۴-۸۸ و ۱۱۹-۱۱۸). همچنین باید متذکر شد که بی‌تردید نشان‌داری و دستوری‌شدگی ارتباطی تنگاتنگ با مسائل تاریخی و درزمانی دارد.

چنان‌که دیده شد، پیشوند /bv-/ را از منظر تاریخی، پیشوندی غیرتصریفی دانستیم که حتی از نخست به عنوان یک کلمه تمام‌عیار مستقل عمل می‌کرده‌است. کامری (۱۹۷۸: ۸۹) نیز می‌گوید که اکثریت وسیعی از پیشوندهای به‌کاررفته در تقابل‌های نمودین ساده/استمراری ریشه در «قیود» یا «حروف اضافه» دارند. با در نظر گرفتن این مطالب، بر این باوریم که پیشوند /bv-/ در گیلکی، به‌ویژه گیلکی لشت‌نشایی، به تمامی افعال در تمامی وجه‌ها، با هر نمود و هر زمانی، پیوند می‌خورد، چراکه از همان نخست اصولاً وندی تصریفی نبوده و در معرض دستوری‌شدگی مورد نظر واقع نشده که مثلاً برای نشان دادن وجه دستوری حتی در صیغه‌های امر و غیرگذشته التزامی به‌کار رود. بنابراین منطقی نیست - به‌ویژه در گویش گیلکی - پیشوندی که با انواع و اقسام افعال با زمان‌ها و وجه‌ها و نمودهای کاملاً متفاوت همراه می‌شد و بر مقولات مزبور تأثیری نمی‌گذاشت و خود نیز اساساً متأثر از عوامل نحوی نبود، پیشوندی تصریفی بوده باشد، چراکه چنین رفتاری از پیشوندهای به اصطلاح اشتقاقی یا مواردی جز آن قابل مشاهده است. این دیدگاه بر این مبنا شکل گرفته که امروزه نیز در گیلکی، پیشوندهای اصطلاحاً اشتقاقی که اساساً از نخست حرف اضافه یا ادات محسوب می‌شده‌اند - مانند «در» در /də-mətən/ به معنای «لگد کردن» یا «ور/vi/» در /vi-itən/ به معنای «برداشتن» - در تمامی صورت‌های یک فعل با هر وجه و زمان و نمودی مشاهده می‌شوند. از برکت همین پیشوندهاست که مثلاً در گونه زبانی «گیل‌دولاب تالش» بیش از پانصد فعل و در گیلکی «دیلمی» نزدیک به سه هزار فعل با معانی متفاوت گردآوری شده‌است (عمادی، ۱۳۵۳: ۳۲۶ و پورجعفری، ۱۳۷۱: ۱۸). بی‌تردید تعداد این گونه افعال در روزگاران پیشین دست‌کم بسیار بیشتر از پانصد فعل باقی‌مانده در گیلکی گیل‌دولاب بوده است، به‌ویژه آنکه هنوز گویش گیلکی تحت فشار زبان‌های دیگر، همچون فارسی که به عنوان زبان زبرین^۱ عمل می‌کند، قرار نگرفته بود.

1. upper language

بنابراین رفتار پیشوند /bv-/ در دوران کلاسیک، به‌ویژه روزگاری که برای نشان دادن نمود نیز به‌کار نمی‌رفت، اساساً مشابه رفتار پیشوندهای اصطلاحاً اشتقاقی چه در آن روزگاران و چه در عصر حاضر است؛ و هرچند نقش و کارکرد آن نیز به درستی روشن نباشد، اما به احتمال فراوان برای زمان و وجه و نمود دستوری به‌کار نمی‌رفته‌است. امروز هم در گیلکی لشت‌نشایی این پیشوند در اسم مفعول و تمامی افعال - غیر از گذشته استمراری و غیرگذشته استمراری یا اخباری، آن هم به دلیل کم‌رنگ شدن نقش پسوند استمرار /i/ یا حذف آن از صیغه‌های مربوطه - مشاهده می‌شود. جالب آنکه در گیلکی ساروی، حتی به «مصدر» ملحق می‌گردد و به همین دلیل آن را «پیشوند مصدری» نیز نامیده‌اند: «بمردن/ مردن» (شکری، ۱۳۶۹ و ۱۳۷۴: ۹۲ و سورتیجی، ۱۳۷۵: ۱۳۵).

یکی دیگر از نشانه‌های غیرتصریفی بودن پیشوندهای فعلی در گیلکی امروز آن است که نشانه‌های نهی و نفی بعد از پیشوند و قبل از ریشه افعال واقع می‌شوند (به‌عنوان مثال «افتادن /dā-kətən/ ← نیفتادن») و با حضور نشانه‌های مزبور، پیشوندهای غیرتصریفی از فعل مربوطه بر نمی‌افتند. با تکیه بر این شاهد از گیلکی، باز هم می‌توان به سراغ زبان‌شناسی تاریخی - تطبیقی رفت تا این مسأله بهتر شکافته شود.

بهار (۱۳۲۱: ۳۳۲) که پیشوند مزبور را در فارسی دری، بای تأکید دانسته‌است، می‌نویسد: «این حرف در دوره اول گاه بر سر تمام صیغ (جز صیغه اسم فاعل و اسم مصدر) داخل می‌شده‌است و در مورد نفی و نهی مؤکد نیز قبل از نون نفی و میم نهی قرار می‌گرفته‌است، مثال: بکردن، بکنند، بنکنند - بکرد، بکن، بنکن». راستارگویا (۱۳۴۷: ۱۳۳) و ظاهری عبدوند (۱۳۷۰: ۱۳۸) اگرچه به نقش اتمام عمل وند مزبور در فارسی میانه اشاره دارند، به مطلب فوق نیز اشاره می‌نمایند. خانلری (۱۳۸۲: ۲/ ۲۱۷) بر آن است که هرگاه این دو جزء با هم بیایند، جزء «ب» همواره مقدم بر حرف نفی است؛ مانند «بنگذاشت، بنماند، بندانست، بنشیندند». خانلری حتی در رابطه با افعال «مضارع» نیز چنین عنوان می‌کند که «در مضارع با جزء «ب»، غالباً حرف نفی بعد از این جزء درمی‌آید: بنه‌نازند، بنه‌خورم، بنه‌پذیری، بنه‌می‌دارد، بنه‌می‌شنود» (۱۳۸۲: ۲/ ۲۸۱). جالب آنکه اگر عنصر نفی قبل از «ب» واقع می‌شد، بدان متصل نمی‌شد و مانند امروز با فاصله قرار می‌گرفت: «نه بر خاطر او بگذشت که من زنی‌ام» یا «نه، مرده است و نه، بماندست از پس اجل» (نک. نغزگوی کهن، ۱۳۸۹ الف). نیبرگ نیز (به نقل از مقدم، ۱۳۸۴: ۸۵) - اگرچه

دیدگاهش خالی از اشکال نیست- عملکرد این عنصر را به عنوان پیشوند در دو گروه جای می‌دهد که در گروه نخست /be/ «معنی خاصی به فعل می‌دهد و... همچنین می‌تواند با سایر صیغه‌های فعلی مانند مصدر یا صفت مفعولی نیز بیاید». این سخن نیز می‌تواند دلیلی دیگر باشد که وند مزبور عنصری وجهی یا نمودی نبوده و رفتاری را از خود بروز می‌داده‌است که می‌توان آن را همسنگ رفتار پیشوندهای اشتقاقی دانست.

به این نکته بسیار مهم نیز باید اشاره کرد که عنصر مزبور در فارسی کهن اگرچه به‌راحتی با عناصر واژه‌بستی «می» و «ن» همراه می‌گردد و شواهد متعددی برای این انضمام وجود دارد، اما شواهد بسیار اندکی یافت می‌شود که عنصر /bv-/ در «افعال پیشوندی» با پیشوندهای اشتقاقی همچون «بر»، «در»، «فرا»، «فرو» و جز آن همراه گردد. نغزگوی کهن (۱۳۸۹ الف) عنوان می‌کند: «البته بعضی محدودیت‌ها هم در کاربرد این اجزا دیده می‌شود. مثلاً در فعل‌های پیشوندی (فعل‌هایی که دارای پیشوند قاموسی هستند) و فعل‌های مرکب، جزء "ب" به‌کار نرفته‌است». این سؤال مطرح می‌شود که چرا در آن روزگار که عنصر «ب» یقیناً از هویت بارزتری نسبت به امروز برخوردار بوده‌است، در افعال پیشوندی مشاهده نمی‌شود؟ (حتی اگر این افعال از لحاظ آوایی بدون «ب» بسیار خوش‌ساخت‌تر بوده باشند). مثلاً به صیغه‌های گذشته ساده یا مضارع التزامی از فعل‌های پیشوندی در فارسی دری بنگرید که به گفته خانلری (۱۳۸۲: ۲/۲۰۶ و ۳۱۲) جزء پیشین «ب» هیچ‌گاه بر سر آنها در نمی‌آید؛ مانند «برگرفت، بازخواست، بازگویم، وامانم». حتی در افعال مرکب نیز که معنای دیگری از جمع آنها حاصل می‌آید، اساساً این عنصر قابل مشاهده نیست، مگر در موارد بسیار استثنایی (نک. خانلری، ۱۳۸۲: ۲/۱۲۸).

باید توجه داشت که فعل مرکب با افعال پیشوندی مزبور در ارتباط است. در فارسی هرچه از افعال پیشوندی کاسته شده، بر شمار افعال مرکب افزوده شده‌است. بنابراین چرا این خاصیت مانعة‌الجمعی به شیوه‌ای بس آشکار در افعال حاوی پیشوند اشتقاقی، بین جزء پیشین «ب» و «پیشوندهای اشتقاقی» وجود داشته‌است؟ مطمئناً در گیلکی با توجه به پررنگ‌تر بودن نقش جزء پیشین «ب» این خصوصیت به نحو بسیار بارزتری قابل مشاهده بوده‌است، چراکه به اعتقاد نگارنده این جزء خاصیت اشتقاقی و غیرتصریفی دارد و به نحوی در محتوای پایه‌ای فعل دست می‌برده‌است (اگر چه این تغییر محتوا بر ما

روشن نیست) و بنابراین اساساً با پیشوندهای اشتقاقی دیگر که آنها هم در محتوای پایه‌ای فعل دست می‌برند، همراه نمی‌شده‌است.

برهانی دیگر که به نوعی می‌تواند بر غیرتصریفی بودن عنصر مزبور تأکید کند، آن است که گیلکی دارای آرایش بنیادین فاعل - مفعول - فعل (SOV) است. ترتیب قرارگیری وندهای وجه، زمان، نمود، مطابقه و جز آن نسبت به ریشه یا ستاک فعلی با زبان‌های دارای آرایش OV یا VO رابطه‌ای معنادار برقرار می‌سازد. زبان‌های OV به‌طور قابل‌ملاحظه و معناداری از منظر وجه، زمان و نمود، دارای پسوند و زبان‌های OV دارای پیشوند هستند (واحدی لنگرودی، ۱۳۸۱: ۱۷۳). بنابراین اگر گیلکی را در زمره زبان‌های OV قرار دهیم، به احتمال زیاد عنصر مزبور از همان نخست نمی‌توانسته‌است دست کم عنصر دستوری وجه یا نمود بوده باشد؛ به‌ویژه آنکه گیلکی اصولاً برخلاف زبان فارسی امروز که به شدت تحت تأثیر زبان‌های دیگر واقع شده، بسیاری از خصوصیات را که یک زبان OV نمایان می‌سازد، از خود بروز می‌دهد. مثلاً با صرف نظر از جزئیات، «حرف تعریف» و یا اغلب «حروف اضافه» در گیلکی اصیل، تقریباً برخلاف زبان‌های انگلیسی و فارسی بعد از اسامی واقع می‌شوند. حتی ملاحظه شد که پیشوند نمودین /bv-/ در گذشته مطلق نیز بنابه تحولات بسیار خاصی که بروز کرده، نقش مزبور را پذیرا شده‌است. به همین سبب وندهایی از قبیل وندهای زمان، مطابقه و به‌خصوص وند نمود (یای استمراری) اساساً پسوندی بوده‌اند، نه پیشوندی. شاید وقتی پسوند استمرار /-i/ در گویش گیلکی ضعیف شد و عنصر پسوندی دیگری نیز به هر دلیلی شایسته جانشینی آن نگردید، به‌ناچار پیشوند غیرتصریفی /bv-/ حذف شد. جامعه زبانی برای رعایت هرچه بیشتر همبستگی با آرایش بنیادین مورد نظر و مراعات بیش از پیش اصل اقتصاد زبانی، اگر پسوندی را «اضافه» ساخت، به افزودن هیچ پیشوندی نیز مبادرت نورزید، بلکه دست به دامان مقوله «حذف» شد.

۶- نتیجه‌گیری

پیشوند تصریفی /bv-/ در صیغه‌های فعلی گذشته ساده در گیلکی لشت‌نشا و برخی دیگر از گونه‌های گیلکی، نه پیشوند وجه و نه بای زینت یا زائده، بلکه القاکننده مقوله فعلی نمود ساده یا مطلق است که با حذف آن از افعال گذشته ساده، فعل گذشته استمراری

که حاوی نمود «استمراری» است، به دست می‌آید. سیغ‌های فعلی گذشته استمراری در گیلکی، برخلاف زبان فارسی و بسیاری از زبان‌های دیگر دنیا، نسبت به گذشته ساده بی‌نشان محسوب می‌گردد و با رجوع به زبان‌شناسی تاریخی-تطبیقی، این امر مهم و ارزشمند آشکار می‌شود که در روزگاران گذشته، برپایه ملاحظات صوری و نشان‌داری واژشناختی، این گذشته ساده بود که بی‌نشان عمل می‌کرد، نه گذشته استمراری. فعل اخیر براساس ملاحظات تاریخی و تحولات صورت‌پذیرفته، به تدریج از نشان‌داری به سوی بی‌نشانی سوق پیدا کرده‌است. در ضمن پیشوند /bv-/ به‌خصوص در گیلکی، در روزگاران پیشین و از همان آغاز مراحل الحاق به افعال متعدد، تصریفی نبوده و در رابطه با مقولات فعلی وجه، زمان یا نمود، دستوری نشده، بلکه اندک‌اندک گام به مرحله تصریفی شدن نهاده‌است.

با توجه به مطالب فوق، نشان‌داری صوری-واژشناختی برخلاف نشان‌داری معنایی ممکن است در طول تاریخ به تغییر و تحولاتی کاملاً معکوس دچار گردد. امکان دارد که مقوله‌ای از لحاظ صوری-واژشناختی در برهه‌ای از تاریخ نشان‌دار محسوب می‌شود، اما برپایه تحولات صورت‌پذیرفته، در برهه‌ای دیگر مقوله‌ای بی‌نشان محسوب گردد. گیلکی شاهدهی متقن و مبرهن بر این مدعا ارائه می‌دهد.

پی‌نوشت

۱- /v/ در /bv-/ نشانه واکه است، چراکه این واکه غالباً با توجه به واکه‌های موجود بعد از خود در ریشه دچار تغییرات یا هماهنگی‌های واکه‌ای می‌گردد؛ مانند: «bu-sutəm: سوختم»، «bə-mərdəm: مُردم»، «bə-frəxtəm/ bu-froxtəm/ bo-froxtəm: فروختم» «bi-bištəm: سرخ‌شدم».

۲- لشت‌نشا شهری است تاریخمند، با مساحت ۱۶۲ کیلومترمربع که در جنوب دریای کاسپین و شمال شرقی شهرستان رشت، در حدود سی کیلومتری آن واقع است. این شهر به‌طور کلی محدود به شهرهای کوچصفهان، خشکبیجار، بندر کیاشهر و آستانه اشرفیه است (عباسی، ۱۳۷۸: ۷). گونه زبانی رایج در این شهر، نزدیک به گیلکی شرقی است.

۳- زبان‌شناسان با مطالعه گستره وسیعی از زبان‌ها سعی کرده‌اند تا سازوکار و اصول حاکم بر دستوری‌شدگی را دریابند. بسیاری از زبان‌ها (از جمله بسیاری از زبان‌های ایرانی) خط ندارند، دارای متون مکتوب قدیم نیستند و از گذشته آنها تقریباً اثری بر جای نمانده‌است.

به‌رغم این کاستی‌ها، آشنایی کافی و وافی با اصول و سازوکارهای دستوری‌شدگی می‌تواند به ما در شناسایی موارد دستوری‌شدگی حتی در زبان‌هایی که کمتر توصیف شده‌اند، کمک اساسی کند. با این آشنایی می‌توان به تعمیمی مناسب به‌ویژه در مورد زبان‌هایی که خط یا سنت نوشتاری قدیم ندارند، دست یافت. کاربرد چنین تعمیم‌هایی در مورد دستوری‌شدگی در زبان‌های جهان یک روش معیار در مطالعات مربوطه است. چنین تعمیم‌هایی به‌خصوص زمانی که داده‌های دست اول تاریخی موجود نباشد، لازم می‌نماید (نک. نزرگوی کهن، ۱۳۸۹ج).

۴- جالب آنکه در برخی گونه‌های زبانی لری حتی قبل از گذشته استمراری، پیشوند /i-/ مشاهده می‌شود که احتمالاً ریشه در همین پیشوند «می» دارد که به صورت /i-/ ساده شده‌است (کلباسی، ۱۳۸۲: ۸۲).

۵- در این تحقیق، نشاننداری معنایی یا آماری- بسامدی مدنظر نیست، بلکه نشان‌داری صوری- واژشناختی مدنظر است. به‌طور کلی، در این نشان‌داری، عضو بی‌نشان در یک «سیستم»، عنصر یا عناصر صوری- واژشناختی کمتری را نسبت به سایر اعضا به خود اختصاص می‌دهد (کامری، ۱۹۷۸: ۱۲۲-۱۱۱).

منابع

- آموزگار، ژاله و تفضلی، احمد (۱۳۷۳)، *زبان پهلوی، ادبیات و دستور آن*، تهران: آگاه.
- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۸۴)، *تاریخ زبان فارسی*، تهران: سمت.
- بخش‌زاد محمودی، جعفر (۱۳۷۲)، «دستور زبان گیلکی»، *مجموعه‌مقالات اولین سمینار بررسی فرهنگ و ادبیات گیلان*، به کوشش غلامرضا رحمدل، رشت: جهاد دانشگاهی گیلان، صص ۷۸-۹۲.
- _____ (۱۳۸۵)، *دستور زبان گیلکی*، رشت: گیلکان.
- بهار، محمدتقی (۱۳۲۱)، *سبک‌شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی*، جلد ۱، تهران: چاپخانه خودکار.
- پورجعفری، محمدرضا (۱۳۷۱)، «نشانه‌های مصدری و پیشوندها در گویش گیلکی گیل‌دولاب»، *گیلان‌نامه: مجموعه‌مقالات گیلان‌شناسی*، به کوشش م. پ. جکتاجی، جلد ۳، رشت: طاعتی، صص ۱۷-۲۴.
- پورهادی، مسعود (۱۳۸۵)، *زبان گیلکی*، رشت: فرهنگ ایلیا.
- جهانگیری، نادر (۲۰۰۳)، *گویش گیلکی لاهیجان: واژه‌نامه و پارامی ویژگی‌های آوایی و ساخت‌واژه‌ای*، سه جلد، توکیو: دانشگاه مطالعات خارجی ژاپن.

- راستارگویوا، و. س. (۱۳۴۷)، دستور زبان فارسی میانه، ترجمه ولی‌الله شادان، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- رحیمیان، جلال (۱۳۸۶)، «ارتباط صوری و معنایی نمود در گروه‌های فعلی فارسی»، مجموعه مقالات هفتمین همایش زبان‌شناسی ایران، ج اول، صص ۲۶۰-۲۴۴.
- زهرایی، سیدحسن (۱۳۸۵)، «مقوله‌های دستوری نمود در زبان روسی»، مجله پژوهش‌های زبان خارجی، سال دوازدهم، شماره ۳۳، صص ۸۳-۶۵.
- سبزعلیپور، جهان دوست (۱۳۸۸)، بررسی تطبیقی ساخت فعل در گویش‌های تاتی خلخال، تالشی و گیلکی، رساله دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه گیلان.
- سبزواری، مهدی (۱۳۸۳)، «دستوری شدن افعال کمکی فارسی نوین»، مجله فرهنگ، شماره ۴۹-۵۰، صص ۸۲-۵۵.
- سرتیپ‌پور، جهانگیر (۱۳۶۹)، ویژگی‌های دستوری و فرهنگ واژه‌های گیلکی، رشت: گیلکان.
- سورتیجی، فخرالدین (۱۳۷۵)، «تکواژه‌های وابسته گویش مازندرانی»، مجله فرهنگ، شماره ۱۷، صص ۱۵۴-۱۳۳.
- شفایی، احمد (۱۳۶۳)، مبانی علمی دستور زبان فارسی، تهران: نوین.
- شکری، گیتی (۱۳۶۹)، «ساخت فعل در گویش مازندرانی ساری»، مجله فرهنگ، شماره ۶، صص ۲۳۲-۲۱۷.
- _____ (۱۳۷۴)، گویش ساری (مازندرانی)، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- _____ (۱۳۸۵)، گویش رامسری، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ظاهری عبدوند، آمنه (۱۳۷۰)، تحول فعل در زبان فارسی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد فرهنگ و زبان‌های باستانی ایران، دانشگاه شیراز.
- عباسی، هوشنگ (۱۳۷۸)، لشت‌نشا، سرزمین عادلشاه، رشت: گیلکان.
- عمادی، عبدالرحمن (۱۳۵۳)، «پرنمونه‌ترین پیشوندهای افعال ساده دیلمی»، چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی، به کوشش محمدعلی صادق‌یان، جلد ۱، شیراز: دانشگاه شیراز، صص ۳۳۷-۳۲۲.
- قریب، عبدالعظیم؛ همایی، جلال؛ یاسمی، رشید؛ بهار، محمدتقی؛ و فروزانفر، بدیع‌الزمان. (۱۳۷۳)، دستور زبان فارسی پنج استاد، به اهتمام جهانگیر منصور، تهران: ناهید.
- کریستن‌سن، آرتور (۱۳۷۴)، گویش گیلکی رشت، ترجمه و تحشیه جعفر خماسی‌زاده، تهران: سروش.

کلباسی، ایران (۱۳۷۱)، «تنوع لهجه‌ها در گویش گیلکی»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد*، شماره ۴، صص ۹۷۶-۹۳۴.

_____ (۱۳۷۶)، *گویش کلاردشت (رودبارک)*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

_____ (۱۳۸۲)، «نشانه استمرار در لهجه‌ها و گویش‌های ایرانی»، *مجله گویش‌شناسی*، شماره ۱، صص ۹۷-۷۶.

گلشنی، عبدالکریم (۱۳۵۴)، «گیلکی»، *مجموعه مقالات چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی*، به کوشش محمدعلی صادقیان، جلد سوم، شیراز: صص ۱۵۲-۱۳۰.

لسانی، حسین (۱۳۸۰)، «گونه فعل در زبان روسی و طرز بیان آن در زبان فارسی»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، شماره ۱۱، صص ۳۸۸-۳۸۱.

مقدم، آژیده (۱۳۸۴)، «ساختمان حروف اضافه منفرد در زبان‌های پهلوی ساسانی و فارسی میانه ترفانی»، *مجله دستور*، شماره ۵، صص ۹۶-۶۶.

ناتل خانلری، پرویز (۱۳۸۲)، *تاریخ زبان فارسی*، سه جلد، تهران: فرهنگ نشر نو.

نغزگوی کهن، مهرداد (۱۳۸۷)، «بررسی فرایند دستوری‌شدگی در فارسی جدید»، *مجله دستور*، شماره ۴، صص ۲۴-۳.

_____ (۱۳۸۹الف)، «از واژه‌بست تا وند تصریفی: بررسی تحول تاریخی بعضی واژه‌بست‌های فارسی جدید»، *مجله دستور*، شماره ۶، صص ۹۹-۷۷.

_____ (۱۳۸۹ب)، «افعال معین و نمایش نمود در زبان فارسی»، *فصلنامه ادب پژوهی*، سال چهارم، شماره ۱۴، صص ۱۱۰-۹۳.

_____ (۱۳۸۹ج)، «چگونگی شناسایی موارد دستوری‌شدگی»، *مجله پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی*، شماره ۱، صص ۱۶۵-۱۴۹.

نغزگوی کهن، مهرداد و حکیم‌آراء، زهرا (۱۳۸۹)، «از بین رفتن بعضی امکانات تصریفی فعلی در زبان فارسی جدید و پیامدهای آن»، *مجله پژوهش‌های زبان‌شناسی*، سال دوم، شماره ۱، صص ۱۱۴-۹۷.

واحدی لنگرودی، محمدمهدی (۱۳۸۲)، «ترتیب کلمات اصلی در جملات ساده و جفت‌های همبستگی در گویش لنگرود»، *مجله گویش‌شناسی*، شماره ۱، صص ۱۲۱-۹۸.

Comrie, B (1978), *Aspects: An Introduction to the Study of Verbal Aspect and Related Problems*, Cambridge: Cambridge University Press.

Huddleston, R. D & Pullum, G. K. (2002), *The Cambridge Grammar of the English Language*, Cambridge: Cambridge University Press.

- Katamba, F & Stonham (2006), Morphology, Second Edition, New York: Palgrave Macmillan.
- Wischer, I (2006), "Grammaticalization", Encyclopedia of Language and Linguistics, (Vol. V), Second Edition, Oxford: Pergamon Press, 129-136.